

نگاهی تازه به حوزه
و دانشگاه و انقلاب
فرهنگی:

وحدت با وجهی معرفتی

محمد مهدی تهرانی

پرویشگاه علوم انسانی مطالعات فرهنگی

در نوشتار زیر محمد مهدی تهرانی به اهمیت موضوع «وحدت حوزه و دانشگاه» پرداخته و با استناد به فرمایشات امام راحل و مقام معظم رهبری اشاراتی دارد که در ذیل می خوانید:

دوران تأسیس

گام‌های نخست انقلاب، عموماً گام‌هایی هستند که بیشتر وجهی ساخت‌افزایی دارند. به عبارت دیگر انقلابیون در آغاز راه می‌کوشند تا ضمن برانداختن شاکله حکومتی گذشته و برهم‌زدن ساختارهای ناکارآمد پیشین، متناسب با آرمان‌های خود ساختارهای جدید را سامان دهند و چهره‌های هم‌عقیده با انقلاب را در بیکره ساختار جدید به کار گیرند. در واقع در همان نقطه آغازین بعد از پیروزی، دو تحول در حوزه ساختارها و نیز در حوزه نیروی انسانی رخ می‌دهد.

پیروزی انقلاب اسلامی نیز به همین نسبت قرین شد با براندازی رژیم فاسد شاهنشاهی و ایجاد حکومتی با شاکله اسلامی که ریشه در همان آرمان‌ها و باورهای انقلابیون داشت. انقلابیون برای پیشبرد اهداف بلند خود به مصاف نهادهای

هر انقلاب آرمانی، آنگاه که برهم‌زدن وضع موجود را اراده می‌کنند، خواه‌ناخواه مرحله‌ای را فراروی خود خواهد یافت. انقلابیون از یک سو با یک سلسله آرمان‌ها، ایده‌ها و باورها مواجه هستند و از سوی دیگر ساز و کار و وضعی که حاکم است، در تضاد با آرمان‌ها و ایده‌هایشان قرار دارد. اما جدال انقلابیون تنها به جدالی ساختاری با نظام حاکم خلاصه نمی‌شود که اگر چنین شود، بعید نیست انقلاب پس از چندی در درون خود انحرافات گذشته را باز تولید کند. انقلابیون برای نیل به اهداف آرمانی خود لاجرم می‌بایست مرحله‌ای را پشت سر بگذارند که جدال ساختاری تازه نقطه آغازین آن است. در سایه فهم این مراحل است که می‌توان از چیستی و چرایی افق‌هایی چون وحدت حوزه و دانشگاه سخن به میان آورد و مسیر فراروی انقلاب اسلامی را به بحث و تحلیل نشست.

گویی در ایران نیستند. تمام عقب‌ماندگی‌های ما به خاطر عدم شناخت صحیح اکثر روشنفکران دانشگاهی از جامعه اسلامی ایران بود، و متأسفانه هم اکنون هم هست. اکثر ضربات مهلکی که به این اجتماع خورده است از دست اکثر همین روشنفکران دانشگاه رفته‌ای، که همیشه خود را بزرگ می‌دیدند و می‌بینند، است».

در این سیر بود که مباحثی نظیر وحدت حوزه و دانشگاه و انقلاب فرهنگی موضوعیت پیدا کرد. انقلابیون می‌کوشیدند تا با اعمال اصلاحات و تغییراتی دانشگاه را نیز متناسب با اهداف انقلاب متحول سازند. انقلابی که با داعیه تمدنی به پیروزی می‌رسد، خواه‌ناخواه می‌بایست پایگاه‌های تئوریک خود را متناسب با آرمان‌ها و باورهایش سامان دهد، راهکارهای عملیاتی تحقق آرمان‌های انقلابی را تدوین و تبیین کند و در مسیر تحقق آرمان‌ها گام نهد. وحدت حوزه و دانشگاه، همسو شدن دو نهاد تئوریک بود برای نیل به اهداف انقلاب و البته باید اذعان کرد که از این همسویی تصور واحد و یکسانی وجود نداشت؛ چنان که در سال ۵۹ نیز از انقلاب فرهنگی تصور یکسانی شکل نگرفت.

صورت بندی های متفاوت از وحدت حوزه و دانشگاه

در واقع همگان در این تلقی مشترک بودند که دانشگاه برآورده کننده نیازهای جامعه اسلامی جدید نیست، اما در این که مشکل از کجاست و چه اصلاحاتی را باید به کار بست، اتفاق نظر کاملی نبود. دانشگاه از یک سو پایگاه گروهک‌های تروریستی و فعالیت‌های براندازانه آنها بود، از سویی خاستگاه بسیاری از شبهات دینی به شمار می‌آمد و از سویی نمی‌توانست نیازهای معمول جامعه ایرانی را رفع کند و ایران را از وابستگی وارهاند. در بحث نقد دانشگاه بسیاری جریانات همراه می‌شدند! آنان دانشگاه را مرکزی وابسته و پایگاه امپریالیسم می‌دانستند و معتقد بودند از همین رو نیازمند انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها هستیم.

در کنار این زاویه‌های نقد البته یک زاویه نقد بنیادی نیز وجود داشت و آن به ماهیت علوم دانشگاهی بازمی‌گشت. در سایه این تلقی، نسبت حوزه و دانشگاه از ارشاد دانشجویان و پاسخ دادن به شبهات فراتر رفت و به بازنگری در متون درسی و تألیف متون متناسب با دین و کشور انجامید. امام راحل در همین راستا از اعضای ستاد انقلاب فرهنگی خواستند تا دست نیاز به جانب علمای قم دراز کنند و علوم را از حوزه‌ها اخذ نمایند که این در واقع نقطه عطفی در نسبت میان حوزه و دانشگاه تلقی می‌شد.

مسئله دیگر نسبت دانشگاه و حوزه به مثابه دو نهاد بود. برخی وحدت حوزه و دانشگاه را وحدتی ساختاری میان این دو نهاد علمی می‌دیدند و معتقد بودند نظام تنها به یک پایگاه تئوریک نیاز دارد و طبیعی بود که در این افق انحلال دانشگاه در حوزه مورد توجه قرار بگیرد. برخی نیز اصولاً این دو را متباین از هم می‌دیدند و معتقد به کارآمدی متفاوت این دو نهاد بودند که با این نگاه وحدت بیشتر جنبه سیاسی و ظاهری پیدا می‌کرد و حوزه نیز محدود در مسایل دینی می‌شد.

بروکراتیک و غیر انقلابی سابق برخوردارند؛ برخی از این نهادها را دگرگون کردند و در کنار برخی دیگر، نهادهای جدیدی را به صورت موازی سامان دادند. شکل‌گیری سپاه پاسداران در کنار ارتش و جهاد سازندگی در کنار وزارت کشاورزی از این جمله بود. انقلابیون در عین حال کوشیدند تا در ارگان‌های مختلف نیروهای انقلابی را حاکم کنند و تفکر انقلابی را رونق بخشند. گذار از کش و قوس انقلاب سیاسی و ساختاری، انقلاب را وارد دوران تثبیت می‌کند. در این دوره است که انقلابیون می‌بایست کارآمدی آرمان‌ها و راهکارها و باورهایشان را به نمایش بگذارند و به چالش نظری با نظام فکری پیشین برخیزند. اگر انقلابیون در این مصاف نتوانند آن‌گونه که بایسته است، عمل کنند، ناگزیر در اداره جامعه به همان ساز و کارهای قدیم روی خواهند آورد و اینجاست که محتوای حکومت غیر انقلابی در حکم نرم‌افزاری خود را در شاکله سخت‌افزار حکومت انقلابی و دینی بازتولید می‌کند و عقب‌نشینی انقلاب از آرمان‌های خود را کلید می‌زند چنان که در دوره سازندگی و اصلاحات عناصر انحرافی قصد چنین کاری داشتند.

انقلاب اسلامی نهضتی بود با داعیه‌ای تمدنی و شورشی بود علیه مبانی نظری تمدن غرب، مدرنیته و تمامیت‌خواهی عقل‌خودبنیاد بشر. آنگاه که انقلابیون از فراز و نشیب‌های روزهای نخست فارغ شدند و مرحله نخست را پشت سر گذاشتند، خیلی زود متوجه اندیشه‌ها و پایگاه‌هایی شدند که تفکر غیر انقلابی را در درون ساختار دینی بازتولید می‌کرد. علمی که در دانشگاه‌ها مبتنی بر اندیشه‌های انسان مدرن که بعد از رنسانس تولد یافته بود، احیاگر سکولاریسم به مثابه یک مدل و سبک زندگی و اداره جامعه در درون حکومت دینی بود. راهبردهای اقتصادی نظام سرمایه‌داری یا نظام کمونیستی طبیعتاً نمی‌توانست با راهبردهای نظام اسلامی همسویی داشته باشد. به کارگیری این راهبردها، طبیعی بود که نوعی انحراف از انقلاب یا عقب‌نشینی از آرمان‌های آن تلقی شود. از سوی دیگر سکولاریسم به عنوان روح دانشگاه و علوم دانشگاهی به هیچ وجه همخوانی با نظام جدید نداشت. حضور گروهک‌ها در دانشگاه نیز مسأله را برجسته‌تر می‌کرد. در این شرایط هم در ظاهر و هم در باطن دانشگاه نمی‌توانست نسبت درستی با نهضت برقرار کند؛ این‌گونه بود که کمی بعد به پایگاهی برای اندیشه‌های التقاطی نیز تبدیل شد.

این همه هشدارهای امام راحل را نیز در پی داشت؛ هشدارهایی که شاید پیام نوروزی سال ۵۹ سرفصل جدیدی بر آن بود: «باید انقلابی اساسی در تمام دانشگاه‌های سراسر ایران به وجود آید تا اساتیدی که در ارتباط با شرق و با غربند تصفیه گردند و دانشگاه محیط سالمی شود برای «تدریس علوم عالی اسلامی». باید از بدآموزی‌های رژیم سابق در دانشگاه‌های سراسر ایران شدیداً جلوگیری کرد، زیرا تمام بدبختی جامعه ایران در طول سلطنت این پدر و پسر از این بدآموزی‌ها به وجود آمده است. اگر ما ترتیبی اصولی در دانشگاه‌ها داشتیم، هرگز طبقه روشنفکر دانشگاهی‌ای نداشتیم که در بحرانی‌ترین اوضاع ایران در نزاع و چند دستگی با خودشان باشند و از مردم بریده باشند و از آن چه که بر مردم می‌گذرد چنان آسان گذرند که

اگر چه احساس نیاز به جنبش نرم افزاری و تحول علمی در سال ۸۱ در نامه معروف نخبگان دانشگاهی خطاب به مقام معظم رهبری مکتوب شد و رهبر معظم انقلاب نیز طی پاسخی بر تمامی آن چه در این نامه ذکر شده بود مهر تأیید زدند و پیگیری اهداف و آرمان‌های آن را مورد نیاز انقلاب دانستند، اما فراز و نشیب‌های سیاسی در سال‌های بعد بیش از پیش توجه صاحب نظران را به این مقوله بازگرداند.

متناسب با خود را فراروی دانشمندان قرار می‌دهد. در یک جامعه الحادی و مبتنی بر لذت‌های حداکثری مادی، نیازها و پرسش‌ها به گونه‌ای رقم می‌خورد و در یک جامعه دینی و الهی به گونه‌ای دیگر. همین تفاوت را اگر به معنایی عام‌تر و گسترده‌تر در نظر بگیریم به مفهوم ساحت علم خواهیم رسید. یک ساحت علم، طب سنتی را می‌آفریند و معماری و اقتصاد اسلامی را رقم می‌زند و دیگری طب جدید را موجب می‌شود، معماری مدرن و پست مدرن را کلید می‌زند و اقتصاد آزاد را موضوعیت می‌بخشد. در واقع نمی‌توان بین برآوردهای علمی و پارادایم‌های فکری جامعه تفکیک کرد. از این رو بود که در نگاهی عمیق‌تر برخی انقلابیون اصولاً علوم رایج دانشگاهی را فاقد توانمندی لازم در اداره جامعه اسلامی می‌دیدند و معتقد بودند نمی‌توان از همان علوم و مثلاً از همان اقتصاد برای اداره جامعه بهره گرفت. چه آن که آن اقتصاد، روحیه تمدنی خاص خود را بازتولید می‌کند و نهایت چیزی که از جامعه اسلامی می‌سازد، قالب و پوستینی است که در آن تمدن غربی سریان دارد.

این مباحث، تأمل در روش‌شناسی علوم و فلسفه علوم را ضرورت می‌بخشید و این‌گونه بود که خیلی زود توجه زیادی به فلسفه‌های مضاف یعنی فلسفه‌های علوم دانشگاهی نظیر اقتصاد، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و... نیز جلب شد و کتاب‌های زیادی نیز در این زمینه به نگارش درآمد. در واقع این آرمان یعنی نگاه تأسیسی به علم و نقد عمیق‌تر علم رایج دانشگاهی طی سال‌های بعد در قالب پژوهشگاهها و مؤسسات گوناگون تا حدودی پیگیری شد اما در قالب کارهای پژوهشی پراکنده باقی ماند و به صورت پازلی که بتواند نقشه جامع علمی کشور را تکمیل کند و نیاز دانشگاهها را برآورده نماید، درنیامد. در این خصوص البته کاستی‌های دوسویه وجود داشت. هم تلاش‌ها و دستاوردهای نهادهای پژوهشی توسط مجموعه‌ای کلان‌تر نظیر شورای عالی انقلاب فرهنگی برای رسیدن به دانشگاهها درست مدیریت نشد و هم دانشگاهها تمایل چندانی به بهره‌گیری از این دستاوردها نشان ندادند.

پس تلقی اصلی از مفهوم وحدت حوزه و دانشگاه بنیادی‌تر از آن چیزی بود که در نگاه نخست به نظر می‌رسید؛ این تلقی نه ساختاری و نه سیاسی که معرفتی بود. در این راستا تلاش‌هایی طی سال‌های بعد از انقلاب صورت پذیرفت؛ اما بهره‌برداری بایسته از آن انجام نشد و طی این سال‌ها انقلابیون بارها و بارها رونمای همان مشکلات تئوریک و ناکارآمدی‌های علمی را در فضای جامعه احساس کردند.

دیالوگ حوزه و دانشگاه بر مبنای نظریه پردازی و نقد

مبانی و مبادی علوم انسانی

اگر چه احساس نیاز به جنبش نرم افزاری و تحول علمی در سال ۸۱ در نامه معروف نخبگان دانشگاهی خطاب به مقام‌معمظم‌رهبری مکتوب شد و رهبر معظم انقلاب نیز طی پاسخی بر تمامی آن چه در این نامه ذکر شده بود مهر تأیید زدند و پیگیری اهداف و آرمان‌های آن را مورد نیاز انقلاب دانستند، اما فراز و نشیب‌های سیاسی در سال‌های بعد بیش از پیش توجه صاحب‌نظران را به این مقوله بازگرداند.

اما انگار انقلابیون به مفهومی عمیق‌تر نیز در این خصوص نظر داشتند و آن ناظر به نسبت میان علم و دین بود. رهبر انقلاب نیز بعدها تصریح کردند: «وحدت حوزه و دانشگاه، یعنی حرکت پایه‌پای علم و دین». ایشان حوزه و دانشگاه را دو شعبه از یک مؤسسه علم و دین دانستند. در این افق تلقی از وحدت، وجهی معرفتی پیدا می‌کرد و طبیعی بود که نخستین سؤال از نسبت میان علم و دین باشد. اینکه این دو، دو مقوله متباینند و بی‌نسبت با هم یا این که در نگاهی بلندتر علم نمی‌تواند بی‌طرف باشد و خواه‌ناخواه در یک ساحت و یک پارادایم تفکری شکل خواهد گرفت.

وحدت حوزه و دانشگاه در پرتو نسبت علم و دین

بحث نسبت علم و دین به گونه‌ای دیگر و به واسطه ضرورت‌هایی متفاوت بعد از انقلاب اسلامی موضوعیت پیدا



رهبر انقلاب تصریح کردند: «وحدت حوزه و دانشگاه، یعنی حرکت پایه‌پای علم و دین». ایشان حوزه و دانشگاه را دو شعبه از یک مؤسسه علم و دین دانستند. در این افق تلقی از وحدت، وجهی معرفتی پیدا می‌کرد.

کرد. انقلابیون می‌دانستند که بخصوص در بسیاری از رشته‌های انسانی آموزه‌های الحادی و ضددینی در متون درسی وجود دارد و این همه با مبانی انقلابی سازگار نیست. لذا باید در وجه ایجابی و تأسیسی باید گام بر می‌داشتند. همچنین بحث‌هایی درخصوص سکولار و بی‌طرف بودن یا نبودن علم و تعریف علم دینی موضوعیت پیدا کرد.

نسبت میان علم و دین و دوگانه علم دینی و علم سکولار موضوعی است که هنوز نیز مورد سؤال و مجادله برخی نخبگان قرار دارد. در سال‌های ۶۱ تا ۶۲ آن چه انقلابیون می‌توانستند مورد توجه قرار دهند اصلاح ظاهری متون درسی‌ای بود که حاوی اهانت‌هایی به دین یا حاوی آموزه‌هایی الحادی بودند. این همه ذیل محافلی نظیر کمیته علوم انسانی ستاد انقلاب فرهنگی با مدیریت نماینده ستاد و دفتر همکاری حوزه و دانشگاه با مدیریت آیت الله مصباح یزدی صورت پذیرفت. تغییر و تحول مبنایی‌تر در این خصوص و تبیین مفاهیم جایگزین در آن سال‌ها و در آن ظرف پرتلاطم و محدود زمانی ممکن نبود. در نگاه عمیق‌تر به مسأله، بحث از پارادایم‌های حاکم بر علوم و ساحت علوم آغاز می‌شود. پارادایم‌های حاکم پرسش‌هایی

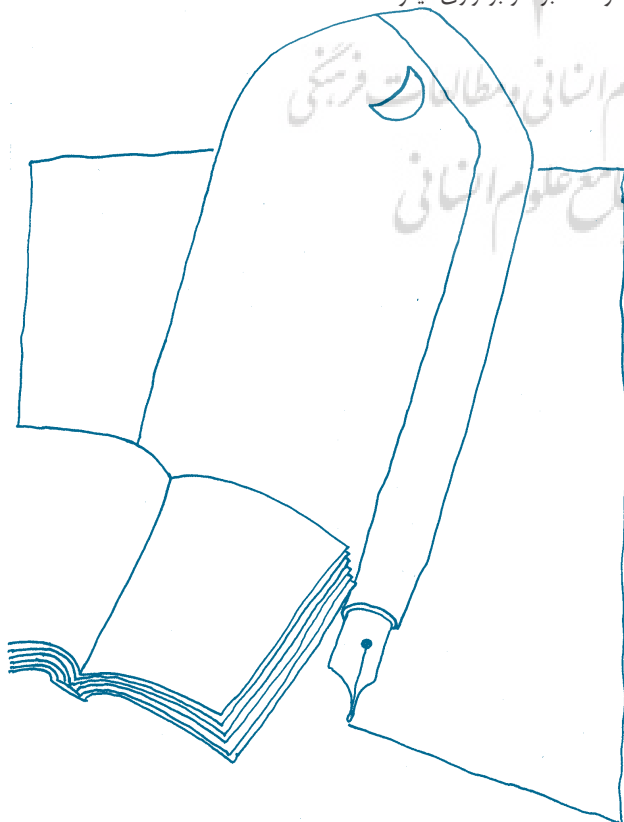
دانشگاهها و خطر این دانش‌های ذاتاً مسموم هشدار دادم - هم به دانشگاهها، هم به مسوولان - به خاطر همین است. این علوم انسانی‌ای که امروز رایج است، محتوایی دارد که ماهیتاً معارض و مخالف با حرکت اسلامی و نظام اسلامی است؛ متکی بر جهان‌بینی دیگری است؛ حرف دیگری دارد، هدف دیگری دارد. وقتی اینها رایج شد، مدیران بر اساس آنها تربیت می‌شوند؛ همین مدیران می‌آیند در رأس دانشگاه، در رأس اقتصاد کشور، در رأس مسایل سیاسی داخلی، خارجی، امنیت، غیره و غیره قرار می‌گیرند. حوزه‌های علمیه و علمای دین پشتوانه‌هایی هستند که موظفند نظریات اسلامی را در این زمینه از متون الهی بیرون بکشند، مشخص کنند، آنها را در اختیار بگذارند، برای برنامه‌ریزی، برای زمینه‌سازی‌های گوناگون. پس نظام اسلامی پشتوانه‌اش علمای دین و علمای صاحب‌نظر و نظریات اسلامی است؛ لذا نظام موظف به حمایت از حوزه‌های علمیه است، چون تکیه‌گاه اوست».



انتظاری که اکنون از وحدت حوزه و دانشگاه

می‌رود تنها حضور برخی حوزویان در دانشگاه برای تبلیغ معارف دینی نیست. بلکه نظام اسلامی اکنون با نیازی فراتر از این دست و پنجه نرم می‌کند و وحدت حوزه و دانشگاه را اکنون از همین زاویه باید مورد مذاقه قرار داد.

اکنون از پس تمامی این سال‌ها ضرورت میدان‌داری حوزه بیش از پیش احساس شده است. در واقع انتظاری که اکنون از وحدت حوزه و دانشگاه می‌رود تنها حضور برخی حوزویان در دانشگاه برای تبلیغ معارف دینی نیست. بلکه نظام اسلامی اکنون با نیازی فراتر از این دست و پنجه نرم می‌کند و وحدت حوزه و دانشگاه را اکنون از همین زاویه باید مورد مذاقه قرار داد. شاهراه حرکت به این سمت نیز فراگیر شدن نقد و نظریه‌پردازی است؛ اینکه تابوی نقدناپذیری ساینس شکسته شود و برقراری دیالوگ میان دوسویه میدان علم به جای سخنرانی‌های یک‌طرفه رجحان یابد. دو طرف این دیالوگ دو سویه نه حوزه و دانشگاه که «معتقدان به علم دینی از حوزه و دانشگاه» و «مدافعان علم سکولار» خواهند بود. در واقع نخستین وحدت لازم، وحدت بر سر برقراری دیالوگ است!



درست در همین راستا بود که رهبر معظم انقلاب بعد از ماجرای فتنه سال ۸۸ بار دیگر به گونه‌ای هشدارآمیز حوزه و دانشگاه را به مبانی و مبادی علوم دانشگاهی توجه دادند. ایشان در دیدار ۸ شهریور ۸۸ با اساتید دانشگاهها در مورد حجم قابل توجه دانشجویان علوم انسانی از حیث فقدان و کمبود کار علمی و پژوهشی استاد مبرز و معتقد ابراز نگرانی کردند و فرمودند: «طبق آن چه که به ما گزارش دادند، در بین این مجموعه عظیم دانشجویی کشور که حدود سه میلیون و نیم مثلاً دانشجوی دولتی و آزاد و پیام نور و بقیه دانشگاههای کشور داریم، حدود دو میلیون اینها دانشجویان علوم انسانی‌اند! این به یک صورت، انسان را نگران می‌کند. ما در زمینه علوم انسانی، کار بومی، تحقیقات اسلامی چقدر داریم؟ کتاب آماده در زمینه‌های علوم انسانی مگر چقدر داریم؟ استاد میزری که معتقد به جهان‌بینی اسلامی باشد و بخواهد جامعه‌شناسی، یا روان‌شناسی، یا مدیریت، یا غیره درس بدهد، مگر چقدر داریم، که این همه دانشجو برای این رشته‌ها می‌گیریم؟ این نگران کننده است».

ایشان تصریح کردند: «بسیاری از مباحث علوم انسانی، مبتنی بر فلسفه‌هایی هستند که مبنایش مادیگری است، مبنایش حیوان‌انگاشتن انسان است، عدم مسوولیت انسان در قبال خداوند متعال است، نداشتن نگاه معنوی به انسان و جهان است. خوب، این علوم انسانی را ترجمه کنیم، آن چه را که غربی‌ها گفتند و نوشتند، عیناً ما همان را بیاوریم به جوان خودمان تعلیم بدهیم، در واقع شکاکیت و تردید و بی‌اعتقادی به مبانی الهی و اسلامی و ارزش‌های خودمان را در قالب‌های درسی به جوان‌ها منتقل کنیم؛ این چیز خیلی مطلوبی نیست. این از جمله چیزهایی است که بایستی مورد توجه قرار بگیرد؛ هم در مجموعه‌های دولتی مثل وزارت علوم، هم در شورای عالی انقلاب فرهنگی، هم در هر مرکز تصمیم‌گیری که در اینجا وجود دارد؛ اعم از خود دانشگاهها و بیرون دانشگاهها. به هر حال نکته بسیار مهمی است».

سخنان رهبر معظم انقلاب در قم و تأکید مجدد ایشان بر مقوله علوم انسانی، اهمیت مسأله را دوچندان کرد. ایشان در قم به ضرورت نظریه‌پردازی اشاره کردند و فرمودند: «آن کسانی می‌توانند در باب نظام اقتصادی، در باب مدیریت، در باب مسایل جنگ و صلح، در باب مسایل تربیتی و مسایل فراوان دیگر نظر اسلام را ارائه بدهند که متخصص دینی باشند و دین را بشناسند. اگر جای این نظریه‌پردازی پر نشد، اگر علمای دین این کار را نکردند، نظریه‌های غربی، نظریه‌های غیردینی، نظریه‌های مادی جای آنها را پر خواهد کرد. هیچ نظامی، هیچ مجموعه‌ای در خلأ نمی‌تواند مدیریت کند؛ یک نظام مدیریتی دیگری، یک نظام اقتصادی دیگری، یک نظام سیاسی دیگری که ساخته و پرداخته اذهان مادی است، می‌آید جایگزین می‌شود؛ همچنان که در آن مواردی که این خلأها محسوس شد و وجود داشت، این اتفاق افتاد».

ایشان همچنین به خطر تربیت شدن مدیران بر مبنای همین آموزه‌ها اشاره کردند: «اینکه بنده درباره علوم انسانی در